درس چهارصد و هشتاد و دوم

بحث راجع به تعلق افاضه یا اضافهٔ اشراقیه به ماهیت

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم[1]

جعل و تعلق افاضه یا اضافهٔ اشراقیه به ماهیت

بحث راجع به جعل و تعلق افاضه یا اضافهٔ اشراقیه به ماهیت چه تعلق بسیط یا تعلق مرکب بود. عرض شد نسبت به مسئلهٔ جعل ـ حالا در اینجا مقداری از روی کتاب هم می‌خوانیم همان‌طوری‌که یک مقداری گفتیم ـ مطلب خیلی هست و دامنه‌اش هم ماشاءالله زیاد است و باید راجع به کیفیت این تعلق صحبت بشود. مرحوم آخوند ابتدئاً جعل را دو قسم تصور کردند که یکی جعل بسیط و یکی هم

---

[1] . استاد: این تمدید تعطیلی برای چه بود؟
تلمیذ: سه‌شنبه را خود مراجع تعطیل کردند. بعد حوزه اعلام کرد ولی روز یک‌شنبه و دوشنبه را ظاهراً حوزه هماهنگ کرده بود تعطیل بشود.
استاد: آهان روز اول را خود مراجع تعطیل کردند. مثل اینکه در این مسائل ولایی این دوتا آقایان، آقای وحید و تبریزی از بقیه جلوتر هستند!
بعضی از رفقا نماز مسجدالحرام را دیده بودند. آن امام جمعه‌اش در عین اینکه واقعهٔ سامراء را تقبیح کرد ولی آمد سوءاستفاده‌ای کرد و مسئله را به یک نحو به نفع خودشان برگرداند و حمله به مساجد اهل‌تسنن و اینها را مطرح کرد. از سامره تعبیر به بیوت عباد الله و از مساجد هم تعبیر به بیوت الله کرده بود. بیوت الله مهم‌تر است! این‌همه از بیوت الله خراب شده است.

جعل مرکب است. در جعل بسیط همان نفس شیء وجود عینی و خارجی پیدا می‌کند اما در جعل مرکب اضافهٔ بر آن خود نفس شیء حالتی از حالات بر این شیء عارض و طاری می‌شود. این جعل، جعل مرکب است مثلاً زید عالم شود این جعل، جعل مرکب است. عروض علم بر زید و صیرورته عالماً، عروض کتابت بر زید و صیرورته کاتباً، عروض أکل بر زید و صیرورته آکلاً عروض این عوارض متفاوته و مختلفه، چه عوارض ذاتی یا عوارض خارجی و غیر ذاتی بر نفس آن شیء طبعاً با غمض عین و صرف‌نظر از خود موضوع در اینجا تحقق پیدا می‌کند. وقتی که می‌گویید: کانَ زیدٌ قائماً مقصودتان وجود زید نیست بلکه مقصود قیام است و باز مقصود، نفس القیام نیست بلکه انتساب قیام به زید است. بعضی‌ها در باب تصور و تصدیق مطرح می‌کنند که نسبت احتیاجی به جعل بین موضوع و محمول در باب تصدیق ندارد. شکی نیست در اینکه تصور و تصدیق هردوی اینها دو نحوه ادراک هستند و جزو کیفیات نفسانیه هستند. تصور عبارت از ادراک نفس الشیء است و تصدیق عبارت از ادراک

نسبت بین دو شیء است و این ادراک نسبت بین دو شیء به‌نحو جزم به‌نحوی‌که صیرورةُ الموضوعِ مَحمولاً به این نحو این را تصدیق می‌گویند.

آثار خلاقیت ذهن

در تصور، نفس تصور شیء در ذهن احتیاجی به جعل دارد تا فردِ عاقل و انسان یک امر و یک شیئی را در ذهن تصور نکند آن شیء در ذهن حاصل نمی‌شود. حالا بعضی از این تصوراتش بِتأملِ و الإرادة است و بعضی از این تصوراتش بدون تأمل است یعنی خود نفس آن صورت را در ذهن برای خودش به‌وجود می‌آورد بدون اینکه خود انسان در مقام تعقل و تفکر مُنشیء و جاعل این نفس تصور باشد. خود ذهن جهت خلاقیت دارد. تمام این توهمات و تخیلاتی که برای انسان حاصل می‌شود و انسان در ایجاد او نقشی در خودش نمی‌بیند همهٔ اینها مخلوق خود ذهن است یعنی آن خلاقیت ذهن است که این تصور را برای انسان ایجاد می‌کند و این خلاقیت ناشی می‌شود از یک سری علل و عواملی، غرایزی، ملکاتی، اموری که انسان در روز با آنها سروکار دارد و امور مکنونه و مخفیهٔ در نفس که

انسان از آنها اطلاع ندارد.

بسیاری از تصورات یا تصدیقات انسان خارج از اختیار و ارادهٔ او

وقتی که یک نفر نشسته هزار نوع برای او خطورات پیدا می‌شود. ممکن است خطورات صالحه باشد و ممکن است خطورات خبیثه باشد. اگر خطورات صالحه باشد از ملکات او ناشی می‌شود و اگر خطورات خبیثه باشد انسان باید به‌دنبال این بگردد که چه نقصی دارد که بدون اینکه توجه کرده باشد ذهن او آمده مشغول خلاقیت شده و این خطورات را برای او به‌وجود آورده است. کسی که در مقام اخلاص هست یک نوع خطوراتی دارد و کسی که در مقام مخلصین هست یک نوع خطوراتی دارد. اگر همین شخص در مقام اخلاص باشد ممکن است خطورات او آمیخته با شهوات و با تعدّی‌ها باشد و با آن اموری که برای او موجب ضعف و وهم و نقص در ارتباط با خودش و دیگران تلقی بشود باشد و همهٔ اینها به‌واسطهٔ آن ملکات و غرایزی است که در نفس او منطوی هست و آن غرایز بدون اینکه این کار انجام بدهد خودش مشغول ذهنیات است. مثلاً شما با یکی دعوا دارید،

بدون اینکه خودتان متوجه باشید یک‌دفعه می‌بینید نیم ساعت ذهن شما دائماً مشغول نقشه‌کشی بود که اگر آن را که در ذهنتان نقش بسته است از تصورات و تصدیقات بخواهید به رشتهٔ تحریر بیاورید یک طوماری از اینجا تا نزدیک منزلتان کشیده می‌شود! این‌قدر این توهمات و تخیلات آمده درحالی‌که یک‌دفعه متوجه می‌شوید و می‌بینید اعصابتان خراب شده و رنگتان برافروخته شده و اوضاعتان به‌هم ریخته و هیچ‌کدام از اینها در اختیار شما نبوده است! درحالی‌که یک‌قدری به خودتان فکر می‌کنید ـ هان! این مقام اخلاص می‌شود ـ و اطراف و جوانب را بررسی می‌کنید می‌بینید اصلاً جای این توهمات و تخیلات نبود و اصلاً اشتباه فکر می‌کردید و این بیچاره هم این‌قدر تقصیر نداشت که شما این‌قدر برای او نقشه کشیدید! تمام این نقشه‌ها در عالم ذهن نسبت به او [کشیده شده] که پدرش را درمی‌آورم، ببینید چه کارش می‌کنم، اگر این را گفت آن را می‌گویم و اگر این را گفت این جواب را می‌دهم. جواب‌ها را یکی‌یکی در ذهنتان آماده می‌کنید برای

اینکه در روز مبادا اگر یک حرفی شد [چیزی داشته باشید تا جواب بدهید]! یک ساعت از وقت خودتان را این ذهن مشغول خلاقیت به امور خبیثه بوده است و غیر از خرد شدن اعصابتان و ازبین رفتن وقتتان هیچ نتیجهٔ خارجی و هیچ جهتی برای شما نداشته است. این برای این است که هنوز در نفس ما [این مسائل اصلاح نشده است]. اینها اموری نیست که احتیاج به جاعل نداشته باشد تمام اینها جاعل می‌خواهد. هر تصور و تخیل و توهمی که در ذهن می‌آید احتیاج به جاعل و فاعل دارد که آن را در ذهن ایجاد کند یا آن فاعل با تعمل و تأمل پیدا می‌شود که شما بنشینید فکر کنید و برای این مسئله یک برنامه‌ای در ذهنتان بیاورید و مقدماتی و تصور و تصدیق‌هایی می‌چینید و بعد می‌گویید که اگر من وارد منزل فلانی شدم طبعاً این سؤال‌ها را از من خواهد کرد و من درمقابل این سؤال‌ها این پاسخ‌ها را خواهم داد. این با تأمل و تعمل فکری یا عقلانی می‌شود. حالا یا این صحیح است یا باطل است به آن کار نداریم ولی این در اینجا عن روّیةٍ و عن تَعملٍ عَقلیٍ یا نفسانیتاً این مسئله در خارج یعنی در نفس در اینجا ظهور پیدا

کرده است ولی بسیاری از تصورات ما یا تصدیقات ما خارج از اختیار و ارادهٔ ما است.

منشأ پیدایش توهمات

همین‌طور نشسته‌ایم ذهن ما این‌طرف و آن‌طرف می‌رود و در اختیار ما نیست. چه کسی این کار را می‌کند؟ این توهمات از کجا پیدا می‌شود؟! این به‌خاطر آن غرایزی است که در ما هست و هنوز اصلاح نشده و آن ملکات هنوز ملکات صالحه نیست. ملکات و غرایزی است که در نفس هست و آن غرایز در عالم فعلیت بیکار نمی‌نشیند و شروع به کار کردن می‌کند لذا اثرش را در خواب می‌بینید! خواب که در اختیار انسان نیست. انسان می‌خوابد از حال می‌رود ولی یک‌دفعه می‌بیند عجب! این را در خواب دید و دارد با او دعوا می‌کند و این‌طور و آن‌طور می‌کند. خیال نکنید همهٔ این خواب‌ها درست است نه آقاجان! ۹۵ درصد آنها همه خلاف است. در خواب می‌آید حق را به جانب خودش می‌دهد صبح بلند می‌شود می‌گوید که هان! دیدی حق به جانب من بود چون من خواب دیدم. چون خواب در اختیارش نیست لذا این را یک افاضه‌ای از

ناحیهٔ پروردگار می‌بیند و می‌گوید که اینکه در اختیار من نبود، خواب دیدم درحالی‌که آن‌هم در اختیارت بوده است منتها خودت نمی‌فهمی! آن غرایز باطلی که در ذهن هست و آن ملکات باطلی که هنوز اصلاح نشده و آن صفات نفسانی و شیطانی که در نفس هست آن در عالم خواب می‌آید مشغول خلاقیت و چاپ کردن می‌شود! یک دستگاه چاپ شروع به چاپ کردن، صورت ایجاد کردن، حق را به خود دادن، خود را مظلوم و دیگری را ظالم نشان دادن می‌کند. همهٔ این مسائل در عالم خواب می‌آید و اینجا از آن مواردی است که خطر هست! آن خطری که می‌گویند: نباید به خواب توجه کرد به‌خاطر این مسئله است. چون در خواب از نظر ظاهر اختیار ازدست انسان می‌رود ولی از نظر باطن ملکات و صفات و رذائل یا آنچه که در نفس انسان به‌عنوان عیب و نقص منطوی و مخفی است آنها مشغول فعالیت می‌شوند و برای انسان صورت می‌سازند و تصور و تصدیق ایجاد می‌کنند. آنها هم احتیاج به جعل دارند نه‌اینکه تصور کنید فقط انسان ...

بنابراین همه چیز و هر تصور و تصدیقی احتیاج به جعل دارد. فرق بین تصور و تصدیق چیست؟ تصور فقط حضور نفس الشیء است مثل حضور زید که انسان زید را در ذهن خودش می‌آورد یا فرض کنید حضور کیفی و عرضی از عوارض است. قیام، قعود، اکل و شرب را در ذهن می‌آورد همهٔ اینها اوصاف و کیفیاتی است که در ذهن می‌آورد و همهٔ اینها تصور است. حالا تصدیق کی می‌خواهد انجام بشود؟ تصدیق می‌آید بین دو شیء ربط برقرار می‌کند. [ربط بین] یک شیء و یک عرضی که می‌خواهد عارض بر او بشود این تصدیق می‌شود. این‌طور نیست که بعضی‌ها در باب تصدیق می‌گویند که تصور موضوع و محمول و حکم به اوست. نه‌خیر، مسئلهٔ نسبت بین آنها هم احتیاج به جعل دارد. این‌طور نیست که فقط موضوع و محمول را تصور کنید و آن نسبت نیازی به جعل نداشته باشد. آن نسبت حالت حضور آنها است چه شما اراده کنید یا اراده نکنید، آن در نفس شما پیدا می‌شود. چه‌بسا ممکن است انسان موضوع و محمول را تصور کند

اما نسبت بین آنها را تصور نکند. فرض کنید که قیام را تصور می‌کنید و بعد هم زید را تصور می‌کنید هیچ‌وقت هم بین این دو ربط برقرار نمی‌کنید یعنی نسبت بین اینها ایجاد نمی‌کنید اما وقتی که می‌خواهید قیام زید را در ذهن بیاورید، شما در اینجا سه عمل را یک‌مرتبه انجام دادید؛ زید و قیام و ارتباط بین آنها را، اینجا صبر می‌کنید و روی آن فکر می‌کنید، اگر رسیدید به اینکه این قیام برای زید ثابت است حکم می‌کنید و اگر نرسیدید همین‌طور در مرتبهٔ شک باقی می‌مانید.

بنابراین در تصدیق همان‌طوری‌که رأی مرحوم صدرالمتألهین در رسالهٔ تصور و تصدیق بر این است که از چهار عنصر تشکیل می‌شود نه سه عنصر یااینکه آن حکم فقط حکم تنها نیست چون بعضی‌ها می‌گویند که تصدیق عبارت از حکم است؛ یعنی حکم به او، آن تصور موضوع و تصور محمول یا نسبت حکمیه اینها جزو مقدمات موصلهٔ برای تصدیق هستند و تصدیق عبارت از حکم است. در بین عوام هم همین‌طور است یعنی در نظرهٔ بدوی

وقتی می‌گویند که تصدیق کن یعنی حکم کن. نمی‌گویند که موضوع و محمول و نسبت حکمیه را درنظر بگیر بلکه می‌گویند که تصدیق کن یعنی حکم کن و آنها مقدمات برای تصدیق می‌شوند. همان‌طور که در بعضی از مطالب و کلمات مرحوم آخوند هم همین قضیه به چشم می‌خورد؛ یعنی در اینجا کلماتشان یا مردد است یااینکه ما به‌نحوی از تأویل می‌توانیم همان حکم را بر همان عناصر اربعه حمل کنیم. وقتی که من می‌گویم: تصدیق، این تصدیق عبارت از حکمی است که در این حکم سه عنصر دیگر هم هست نه‌اینکه سه عنصر دیگر خارج از این حکم است. وقتی که می‌گویم که تصدیق عبارت از ثبوت قیام برای زید است، آمدم موضوع و محمول و نسبت حکمیه را هم در این قضیه آورده‌ام. حکمی که آن حکم جنبهٔ استقلالی داشته باشد به آن حکم تصدیق نمی‌گویند. تصدیق در جایی آن عنوان حکمیت و جزمیت را دارد که لحاظ آلیت به او بشود، نه لحاظ استقلالیت؛ یعنی وقتی که می‌گویم: زیدٌ عالمٌ، به حالت ربط بین زید و عالم تصدیق

می‌گویند اما اگر آمدم به خود آن حکم لحاظ استقلالی کردم و گفتم که حکمی که آن حکم جنبهٔ اثباتی دارد این دیگر موضوع و محمول ندارد و خودش در اینجا تصور می‌شود. پس لحاظ استقلالی در تصدیق یُصیِّرهُ تَصوُّراً و لحاظ آلی در تصدیق جامع بین موضوع و محمول و نسبت حکمیه است. پس در تمام این موارد احتیاجی به جعل داریم چه در تصورمان و چه در تصدیقمان.

مرحوم آخوند می‌فرمایند: شما در باب تصور و تصدیق جعل را نسبت به حضور شیء فی‌حدّنفسه جعل بسیط می‌دانید، فقط تصور زید اینکه چه لباسی به تن کرده و یا عالم و یا جاهل است. نه بلکه فقط تصور زید. تصور کتاب اما اینکه این کتاب اسفار یا فقه است. نه، فقط تصور همین کتاب. مثل کسی که چیزی نمی‌داند و یک بچه‌ای هست که همین‌قدر می‌داند این کتاب، کتاب است و باید بیاید ورق‌هایش را یکی‌یکی مطالعه کند! وقتی که مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ در نجف بودند من می‌رفتم کتاب‌های ایشان را مطالعه می‌کردم! می‌گفتم که شما مطالعه می‌کنید ما هم مطالعه می‌کنیم! وقتی

ایشان در منزل نبودند و داشتند سر درس آقای خویی اشکال می‌کردند بنده هم کتاب‌های ایشان را کاملاً تقریر می‌کردم! می‌آمدم از اول یکی‌یکی [صفحه‌ها را] ورق می‌زدم و یک صفحه هم جا نمی‌انداختم آن‌طوری که الآن [مطالعه می‌کنم] و یکی‌یکی قشنگ تا آخر [مطالعه می‌کردم]! وقتی تا آخر [ورق زدم] و تمام شد از اول می‌آمدم و می‌گفتم که اینکه به درد نمی‌خورد مطالعه‌اش را کردیم و [خط می‌زدم یا پاره می‌کردم] و به صفحهٔ دومی می‌رفتم. الآن بعضی از کتاب‌های ایشان که اثرات بنده در آن هست در مشهد موجود هست. نمی‌دانم پیش چه کسی هست!! یک بچه وقتی که می‌آید به یک کتاب نگاه می‌کند دیگر نمی‌داند این کتاب اسفار است و پدر پدرش درآمده تا رفته این کتاب را با هزار نوع زحمت گرفته است. می‌گوید که این کتاب است و باید مطالعه‌اش کرد و کاری به هیچ چیز ندارد، این تصور می‌شود و جعل آن جعل بسیط می‌شود. اما یک وقت نه، آن کسی که به‌دنبال این کتاب رفته و با هزار زحمت به‌دست آورده جعل بسیط و تصور

درنظرش نیامده است بلکه تصدیق کرده است و گفته که این کتاب، کتاب فلان است و راجع به این موضوع است پس جعل آن در ذهن جعل مرکب است.

کیفیت جعل در اشیاء خارجی

همین‌طور در اشیاء خارجی هم جعل به دو چیز تعلق می‌گیرد؛ یکی جعل بسیط است و یکی هم جعل مرکب است. بعضی‌ها آمدند در اینجا گفته‌اند که نه، ما اصلاً جعل بسیط نداریم و همهٔ جعل‌ها جعل مرکب هستند. خیال کردند آیهٔ شریفه که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا أَن يَقُولَ لَهُۥ كُن فَيَكُونُ﴾[1] امر او وقتی که تعلق به یک شیء می‌گیرد نفس آن شیء را در خارج محقق می‌کند نه‌اینکه شیئی را برای شیئی محقق کند. اینها آمده‌اند خیال کرده‌اند از این آیه استفادهٔ جعل بسیط در همهٔ جعل‌ها می‌شود و اصلاً جعل مرکب نداریم. یا جعل به خود وجود زید تعلق می‌گیرد یا جعل به

---

۱. سوره یس (۳۶) آیه ۸۲. امام شناسی، ج ۱۶- ۱۷، ص ۱۸:
«این است و جز این نیست، امر خداوند آن است که چون اراده کند چیزی موجود شود، به آن چیز می‌گوید: بشو! و آن می‌شود.»

صیرورت تعلق می‌گیرد یعنی صیرورتهِ عالماً نه‌اینکه بیاید در موقعی که می‌خواهد علم را برای زید حاصل کند در همان موقع یک زیدی را هم درست کند و بعد عالِمی را برای او حمل کند که در اینجا دو چیز در خارج تحقق پیدا کرده است. نه! آن جعل اول که جعل زید است همان جعل، جعل اول بود و الآن یک جعل ثانی هست که این‌هم بسیط است و به علم خورده است. آن جعل اول به نفس وجود زید خورده و این جعل دوم به علم خورد. این جعل اول به نفس وجود خورده و این جعل دوم به لون و رنگی که برای او آمده خورده است نه‌اینکه دو چیز باشد؛ یکی زید باشد و یکی لون باشد و این لون را از اینجا بردارد و اینجا بگذارد. نه! آن جعل و آن اراده و آن افاضه می‌آید و یک چیز در خارج درست می‌کند نه دو چیز، آن یک چیز عبارت از نفس الشیء یا صیرورةُ الشّیءِ شیئاً است. آمده‌اند اسمش را صیرورة و نسبت و اتصاف گذاشته‌اند. اتصافُ الشَّیءِ شیئاً، اتصافُ الجِسمِ بِأبیض، اتصافُ الإنسانِ بِعالِم و اتصافُ الإنسانِ بِآکل این اتصاف و این صیرورت و نسبت بین دو شیء همانی است

که آمده جعل بکند.

می‌گفتند که این آقا میرزا مهدی اصفهانی و مَن تبع او که فعلاً هم هستند می‌گویند که جعل به ماهیت می‌خورد یا به وجود؟ می‌گویند که به هیچ‌کدام اصلاً جعل به صیرورت می‌خورد! این را از چه عالمی برداشت کردند؟! به صیرورةُ الشّیءِ شیئاً، جعل به او می‌خورد یعنی انسان نه ماهیتی و نه وجودی دارد و هردوی اینها کشک هستند و هیچ‌کدام از اینها در خارج تعین ندارند بلکه به صیرورت که عبارت از یک امر ذهنی است و ذهن آن را از اتصاف یک شیء به یک عرض انتزاع می‌کند جعل آمده به امر ذهنی خورده است. خودشان هم نمی‌فهمند چه دارند می‌گویند! این اتصاف و صیرورت یعنی اینکه این کتاب سفید بشود این تبدل و تغییر کتاب به سفیدی و ربطی که بین کتاب و سفیدی هست افاضهٔ شارع آمده به او خورده است درحالی‌که آیهٔ شریفه که می‌فرماید: ﴿إِنَّمَآ أَمۡرُهُۥٓ إِذَآ أَرَادَ شَيۡـًٔا﴾ فرقی نمی‌کند. خدا در اینجا می‌خواهد بفرماید که ما در مقام جعل و افاضه، نفس تصور شیء برای تحقق خارجی آن شیء کفایت

می‌کند. البته در مبدعات که نفس تصور کفایت می‌کند. در خارج هم که اگر مسئلهٔ مادیات و تدریجی الحصول زمان باشد ایجاد سلسلهٔ علل و عوامل برای او کفایت می‌کند یعنی نفس تصور زید دیگر احتیاج به ارادهٔ مجدد ندارد. اول تصورش را بکنید مثل ما که تصور بکنیم الآن از اینجا که می‌خواهیم به بیرون برویم کجا برویم بعد وقتی که از این حجره بیرون آمدیم مسیر خودمان را انتخاب کنیم. نه! من‌باب‌مثال وقتی که خدا تصور رفتن به منزل فلان شخص را می‌کند در منزل فلان شخص هست. این معنا معنایی است که در [آیه هست]. حالا آن تصور در ذات پروردگار یا به نفس وجود او می‌خورد یا به اتصاف و صیرورتش می‌خورد یعنی به اینکه این را به این شکل و این صورت دربیاورد، این را عالم بکند، این را کاتب بکند و این را متحرک بکند این جعل‌های به‌اصطلاح مرکب. پس به یک اراده دو امر در خارج تحقق پیدا می‌کند؛ یکی وجود الشیء و یکی اتصافهُ بِوصفٍ نه‌اینکه یک شیء تعلق پیدا کند که جعل، جعل مرکب باشد. مرحوم

آخوند نسبت به این قضیه ایراد وارد می‌کنند که آنها آمده‌اند به صیرورت گرفته‌اند.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد